

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

سید هاشم سدید

۲۷ جنوری ۲۰۱۴

جناب محترم خالق داد پغمانی سلام،

امیدوارم با آن وسعت اندیشه، طنز های گزنده، قلم برآ و بیان رسائی که دارید، هزاران سال، با سلامتی کامل زنده باشید.

در حق من هم بزرگی کرده اید، اما بگذارید هر کسی در همان جایی که هست، باشد. و اما در باب شیطان: کسی که به خدای دین باور نداشته باشد، به هیچ حرف دیگری که در دین بدان پرداخته شده باشد، نمی تواند، و نباید، اعتقاد داشته باشد.

خدای دین و همه آنچه که در دین آمده است، به شمول فرشته و شیطان و بهشت و دوزخ و چیز هایی از این قبیل، همه ساخته و پرداخته ذهن انسانانی هستند که در مرحله ای از زندگی عاجز از دریافت حقیقت بودند و همانگونه که پرکارترین و سرسخت ترین منتقد دین، ولتر، می گفت: "همه افسانه است."

من به هیچ صورت باور ندارم که چنین موجوداتی وجود داشته باشند. و چنین کتاب هایی از آسمان یا از آسمان ها آمده باشند!

اگر گهگاه از این موجودات خیالی - خدا و شیطان و فرشته و ... - نام می برم، برای این است که کسانی که وجود آن ها باور دارند و این کسان با قوت و پشتکار تمام برای ترویج این باور ها تلاش می کنند.

من به باور این ها کاری ندارم، اگر این باور در حیطه زندگی خصوصی این اشخاص محدود بماند؛ اما اگر این ها به فکر آن باشند که دست به ترویج و تعمیم و تحمیل این باور بزنند، که عملاً می زنند، به چند دلیل با آن مخالفت خواهم کرد:

۱- وظیفه ای که در برابر حقیقت دارم؛ اگر چه نمی دانم که حقیقت چه خواهد بود. تنها همین قدر می دانم که دین چیزی نیست که به عنوان یک حقیقت بدان تمکین کرد، و این خود دست یافتن به نصف حقیقت است.

برخی از مدافعان دین می گویند که علمی که شما همواره بدان اتکا دارید، هنوز نتوانسته است به حقیقت کامل دست یابد و ماهیت واقعی هستی - حیات و زمین و آسمان و انسان و ... - و خاستگاه آن را به تحقیق بیان کند؛ و با این استدلال می خواهند، مخالفان دین، خدای دین و آن چه را که گویا او گفته است به مثابه حقیقت بپذیرند، اما چنین استدلالی نمایانگر دست و پاچه شدن این ها از قدم های استوار و متقنی است - ولو کوچک - که علم تا کنون در راستای تبیین هستی و بی اعتبار ساختن اندیشه های دینی برداشته است؛ با آن که می دانند علم هنوز در آغاز راه است، و با آن که علماء، خلاف

این ها که از دانستن حقیقت مطلق حرف می زنند، با صراحت گفته اند که ما هنوز سانتی متری از میلیارد ها کیلومتر راه را که به حقیقت منتهی خواهد شد، طی نکرده ایم.

معنی ابراز عجز علماء دست کشیدن از کار در مسیر کشف حقیقت هستی و تسلیم شدن به آن چه تفکرات دینی ارائه داشته است، نیست.

ما باید بپذیریم که جواب به پرسش های پیچیده هستی نه کار یک یا دو نفر است و نه کار یک یا دو قرن و یک یا دو هزاره. انسان عادی برای دانستن بسیار کم حوصله است. انسان دینی قید دانستن را زده است. اما حوصله عالم به اندازه وسعت هستی فراخ است.

۲- مسؤولیت من به نام یک روشنفکر. مسؤولیت روشنفکر دنبال مردم رفتن نیست. مسؤولیت روشنفکر این نیست که به هر خس و خاشاک برای دست یافتن به قدرت متوسل شود؛ گاهی در باب احمد مدیحه سرایی کند و گاهی هم در مورد محمود. بنیان تفکر و گفتار و رفتار روشنفکر را مردم و راحت و آرامی آن ها تشکیل می دهد. روشنفکر باید مردم را به دنبال خود بکشانند، اما نه به سوی واهیات و برای سودجویی!!

مردم ما امروز از یک سوراخ و دو اژدهائی که به هم تاب خورده اند گزیده شده و گزیده می شوند: یکی، دین؛ و دیگری، سرمایه. سوراخ سومی هم وجود دارد که به نام روشنفکر کاذب یاد می شود که از اروپا با یک آدم متزلزل و نامتعادل به افغانستان می رود و با انسان ناانسانی مانند دوستم زانو به زانو می نشیند.

روشنفکر باید به تشریح ماهیت این دو اژدها پرداخته بکوشد که مردم را در برابر این دو جرثومه ای که مبنای همه بدبختی های بشر است، آگاهی بدهد.

۳- حق که همین مردم به گردن من دارند.

۴- کوتاه کردن دست مجموعه متشکلی از سودجویان رنگارنگ از گریبان مردم.

دین در آغاز چیزی نبود که امروز است. پیدایش دین، در آغاز، با پرسش های هرچند بسیار ناپخته، غیر نظام مند، بدون پرداختن به قواعد و اصول و ابتدائی، پیرامون آن چیز هائی که در اطراف و بالای سر آن ها قرار داشتند و محسوس بودند، شروع شد. در آن نوع اندیشه و در آن زمان نه از خدا خبری بود و نه از شیطان و بهشت و دوزخ و حور و غلمان و گناه و صواب و ثواب و کفر و ایمان. با گذشت زمان و رشد جوامع ابتدائی و تحول اندیشه و ضرورت به نظم و قانون این تفکر نیمه فلسفی ابتدائی آرام آرام، برای آن که ضمانت اجرایی هم برای این قانون وجود داشته باشد، به شکلی در آمد که در آن در یک طرف جزاء بود و در طرف دیگر پاداش - هم جزاء و پاداش دنیوی و هم جزاء و پاداش آخروی. و خدائی آفریده گاری به وجود می آید که مهربان است و دارای لطف عظیم که به نیکی و نجات از آتش دوزخ و قهر و خشم خود هدایت می کند و از طرف دیگر از شری موجود به نام ابلیس یا شیطان که مانند انسان مخلوق خداوند توانا و یکتا است، اما در برابر این خدای توانا قیام می کند؛ باوجودی که به کوچکی خود و بزرگی خدا و عاقبت نافرمانی از خدا به خوبی آگاه است. و خدا هم به او موقع می دهد که انسان را از راه راستی که خدا انسان را به رفتن در آن راه هدایت فرموده است، گمراه سازد.

خدا به زمین فرود می آید و با انسانی که مخلوق خودش است، با یعقوب، کشتی می گیرد؛ بار بار از کار هائی که می کند، پشیمان می شود؛ عبرتیان را قبل از خروج از مصر به اعتماد شکنی تشویق می کند - گوساله سامری از همان طلا هائی ساخته می شود که عبرتیان بنابر امر خدای موسی از مردم مصر به امانت می گیرند، مردمانی نیک دلی که باوجود بیگانه بودن عبرتیان در مصر بدان ها اعتبار می کنند و زیورات خود را بدان ها به امانت می دهند؛ جلو سازندگی مردم را می گیرد؛ تجمع و همزیستی مردمان همدل و هم زبان را به هم می زند؛ و...

آیا ممکن است یک آدم عاقل به چنین خدائی و به چنین اندیشه ای که از چنین خدائی پشتیبانی می کند، باور داشته باشد؟ شیطان هم محصول همین اندیشه است.

من به این باور هستم که اگر بنیاد یک اندیشه نادرست باشد، هر قدر در جهت تثبیت آن اندیشه استدلال شود، آن استدلال ها نمی توانند شک و تردید بی بنیاد بودن آن اندیشه در ذهن انسان های فهیم و اندیشمند را بدل به یقین کند.

بی اعتقادی من به کار عرفاً هم از همین جا ناشی می شود. چون زیر بنای کار عرفاً هم همان تفکر دینی است. و در اخیر عرض شود که اگر شیطانی هم وجود داشته باشد، این شیطان نفس سرکش و لجام گسیخته خود انسان است که در درون وی - و بیشتر از همه در درون آن عده از انسان هائی که بیشتر از آن یاد می کنند و بیشتر به وی نفرین می فرستند، قرار دارد.

آرزومندم تأخیری را که در جواب رخ داده حمل به گستاخی نکنید؛ چند روز است که باز هم کمی ناخوش هستم.

با احترام مجدد

۲۰۱۳/۰۱/۲۶